



مترجم: دکتر حسین ابوترابی

# خاطرات لیدی شیل

(۱۹)

لیدی شیل همراه همسرش (کنل شیل وزیر مختار انگلیس در ایران) در عهد ناصری به ایران آمده است. نوشته های او جنبه های تازه ای از اوضاع سیاسی و اجتماعی میهن ما را در آن دوران بدست میدهد.

این آئین بدبخت ادامه دهد در این نوع تنبیه معمولاً از یک تیرک چوبی محکم استفاده میشود که طرفین آنرا دو نفر فراش بدست میگیرند و میج پای شخص مقصر را در میان حلقه ای که در وسط این تیرک تعبیه شده محکم بسته و دو پای او را در حالیکه خودش به پشت در روی زمین قرار گرفته به هوا بلند میکنند. آنگاه دو نفر فراش با ترکه هایی که در دست گرفته اند محکم به کف پای این بیچاره میکوبند و به مجردیکه یکی از ترکه ها شکست فوراً ترکه جدیدی بدست گرفته و کار خود را ادامه میدهند.

تنبیهی که باین ترتیب انجام میپذیرد و واقعا عملی وحشیانه و مصیبت بار بنظر میاید - گاهی تا چند ساعت ادامه پیدا میکند و باوجودیکه اغلب اشخاص در زیر ضربات چوب و فلک از حال میروند، ولی

ایرانیها که حالت بکنواخت مسافرت ما را کمی تغییر داد، دیگر با مسئله جالب توجهی برخورد نکردیم. و شرح ماجراهم باین ترتیب بود که: یکی از خانهای ایرانی که سابقاً منصب مهمی در دربار شاه داشت و بعداً مغضوب واقع گردید، باعده ای خدمه همراه کاروان ما به سوی تهران می آمد. یکشب دیر وقت که همه در حال استراحت بودیم، در فاصله ای دور صدائی شبیه ناله و فریاد آدمیزاد شنیدیم که در فواصل کوتاه تکرار میشد و گاه به صورت نعره های جگر خراش در می آمد. پس از کسب اطلاع از علل این سرو صدا متوجه شدم که خان مزبور نسبت به آئین خود خشمگین شده و از او به چوب فلک بسته است. و معلوم نیست که اگر ما دخالت نمی کردیم و جلوی ادامه کارش را نمی گرفتیم تا چند ساعت میخواست به تنبیه

روز اول سپتامبر [۱۸۵۱] ما از اصفهان عازم بازگشت به تهران شدیم، در حالیکه شاه بکهنه قبل از ما به سمت تهران حرکت کرده بود. اعضاء سفارت روسیه نیز قبل از حرکت شاه با عجله از اصفهان خارج شده بودند تا مبادا بهنگام عزیمت در پشت سراردوی شاه فرار گیرند و با مشکلات تهیه غذا در طول راه اصفهان به تهران مواجه شوند.

با اینکه مسیر عادی سفر از اصفهان به تهران، قاعدتاً بایستی از شهرهای کاشان و قم نگردد، ولی ما بهمان دلیلی که باعث عجله روسها در عزیمت به تهران شده بود، از پیسودن این راه دوری گزیده و از سمتی دیگر که از طریق خوانسار و ملایر و ساوه میگذشت عازم تهران شدیم. در این سفر هیچ واقعه قابل ذکری رخ نداد و بجز مواجهه بایکی از رسوم مخصوص

تاکنون دیده نشده که کسی در اثر اجرای این تنبیه بسپرد. تا چند سال پیش چوب و فلک خیلی بیشتر عمومیت داشت و تنبیه طبقات مختلف اجتماع اغلب به این ترتیب صورت میگرفت. تا جائیکه بعضی اوقات شاه هم این گونه تنبیه را ترجیح میداد و دیده شده که بارها در حضور خودش حکام نالایق و اهمال کار را به چوب و فلک بسته اند. در جنگ آخری ایران و روسیه نیز «آصف الدوله» را که یکی از رجال صاحب نام ایران و پسر دانی شاه بود بخاطر مسامحه در مبارزه با قشون روس در میدان عمومی شهر تهران [میدان دربخانه شاهی] به چوب و فلک بستند و البته استثنا در این مورد بخصوص بخاطر مقام شخص تنبیه شونده، فرشی در محل خوابیدن او گسترده و اولین ضربه را نیز پسر شاه «عباس میرزا» که ولیعهد بود به پای او نواخت. (۱)

در باره آن خان - که در اردوی ما آشپز را چوب فلک کرده بود باید بگویم که بعد از آنکه او را بخاطر انجام چنین عملی که مخالف شئون وزیر مختار و نقض آداب و رسوم همراهی با اردوی ما بود، بازخواست کردیم، او با کمال افتخار در جواب گفت که اینکار را صرفا برای ادای احترام به «کلنل شیل» انجام داده و دلیلش هم این بود که آشپز او با کمال گستاخی آشپز وزیر مختار را به ربودن مرغ و خروس های یکی از دهات متهم کرده است - واقعا که این ایرانیها چه موجودات غریبی هستند!..... آنها بطور دائم چنان در تکاپوی یافتن و بی بردن به حیله ها، اشتباهات و حتی ذفایق کارهای یکدیگر نشسته اند که در این راه حتی از کوچکترین حرکت يك انگشت و با گردش مختصر چشمان حریف نیز غافل نیستند، تا هر طور که شده با استفاده از این جزئیات به تعبیر و تفسیر حالات طرف مقابل به پردازند. و جالب اینجاست که هر يك از آنها در عین حال تصور میکند که اگر خودش طرح توطئه و نسیه ای باشد کمال هوش و ذکاوت را بکار برده و هیچ کس ماذون به خرده گیری از کار های او نیست.

بارها خون من شاهد بودم که منشی های ایرانی سفارتی ما برای حل مسائل بسیار بی اهمیت و پیش پا افتاده که هیچ احتیاجی به نقشه کشی و توطئه چینی نداشت - و کودن ترین افراد هم میتوانند از پس آن بر بیایند - چنان فکر و ذکر خود را معطوف میکردند که انگار مشغول

حل و فصل پیچیده ترین مسائل دیپلماتی بوده و غامض ترین مشکلات جهان در پیش پایشان قرار گرفته است، در حالیکه همان مسئله را میشد فقط با توجه به حقایق امر خیلی آسان به انجام رساند.

یکی دیگر از خصایص غریب ایرانیها مسئله زود باوری آنهاست و این جماعت با وجودیکه اغلب اطمینان کامل به ضد و نقیض گوئی و کذب گفتار هم وطنانشان دارند، ولی عجیب اینجاست که باز هم به حرفهای یکدیگر اطمینان کرده و تا حد زیادی قول و فرارهای دیگران را قبول می کنند، تا جائیکه حتی اگر از یکی از همین افراد خوش باور - که بخاطر وجود همین خصیصه مورد تعدی دیگری قرار گرفته - در باره علت اعتماد و اطمینانش به شخص کلاهبردار سؤال کنیم، او مسلما جواب خواهد داد که: «از بس برایم قسم خورد، من پیش خود تصور کردم که شاید حق با او باشد!»

ایرانیها برای تعبیر و توصیف صفات اخلاقی و معنوی بشر نیز معانی جالبی ابداع کرده اند که شنیدنیست: بطور مثال آنها «صدافت» را بیانگر صفاتی از قبیل راستی و درستی، خلوص نیت و صفا و صمیمیت ندانسته، و بلکه معنی «صدافت» در نظر ایرانیها چیزی جز زود باوری و ساده لوحی و سادگی نیست. و همچنین بر طبق این روال لقب «دیوانه» به کسی میدهند که آدم بی باک و جسور و پر دل و چراتی باشد.

نوامبر ۱۸۵۱ - چندی پیش، یک شب دیر وقت ما را ناگهان از خواب بیدار کردند تا شوهر نامهای را که یکی از دوستان ایرانیش نوشته و حاوی خبر مهمی بود دریافت کند.

من چون در آن مواقع احتمال وقوع نا آرامی هایی در ایران را از نظر دور نداشتم، با دریافت نامه مزبور این فکر به مخیله ام راه یافت که احتمالا یا شاه را کشته اند و یا به سفارت روس (و شاید هم به هیئت سیاسی ما) حمله شده است. ولی آن نامه با وجودیکه حاوی خبر هیچیک از این وقایع نبود، اما بهر حال اعلام میکرد که خطری در شرف وقوع است، زیرا مضمون آن خبر از دستور شاه مبنی بر آماده باش ۴۰۰ تن از غلامان خاصه و محافظین مخصوص و احضار همه اعضا در باری در آن ساعات نیمه شب میداد.

چه اتفاقی افتاده؟ چه حادثه ای در شرف وقوع بود؟ آیا غائله ای قبل از

با گرفتن بر ملا شده است؟... ساعتی بعدیک نامه دیگر بدستمان رسید و با دریافت آن معلوم شد که تمام این تمهیدات فقط بخاطر یک نفر صورت گرفته است. بدین معنی که شاه دستور باز داشت «میرزا تقی خان» [امیر کبیر] صدر اعظم و داماد خودش را صادر کرده است.

شاه ایران که يك جوان ۲۱ ساله است آنچنان به نفوذ شخصی و هوای عقلانی خود اطمینان داشت که بدون تأمل و نگرانی و در کمال جرات و جسارت صدر اعظم خود را از کار بر کنار نموده بود - صدر اعظمی که واقعا برای حکومت لایق بود. ولی گاهی هم در کمال بی احتیاطی به مقابله و مواجهه با دو شیر برمیخاست، دو شیری که بنا بگفته صدر اعظم پیشین [حاج میرزا آغاسی] بره مطیع و آرام ایران را در میان گرفته بودند. او وضع قشون را اصلاح کرد و تعداد افراد آنرا افزایش داد و با وجودیکه در زمان حکومت او سرائط اقتصادی و مالی مملکت بهبود چشم گیری پیدا کرد، ولی در عین حال - بخاطر سخت گیریهایش - به تعداد دشمنان شخصی او نیز افزوده شد.

اشتباه او در این بود که مقام و منزلت شاه را بقدری تنزل داد که حتی گاهی او را تحقیر میکرد و اغلب از او به عنوان «این پسر» (۲) نام میرد. و البته مسلم است که این جریان نمیتوانست برای مدت مدیدی دوام بیاورد - و باین ترتیب واقعه ای که انتظارش میرفت خیلی زودتر از موعد پیش بینی شده به وقوع پیوست (۳)

بلا فاصله پس از خلع صدر اعظم، دسیسه گیری های مختلف برای بر کردن محل خالی او شروع شد. ولی چه کسی میتواند برنده باشد؟ و آیا این شخص الزاما از افرادی خواهد بود که بعنوان دوستان روس یا انگلیس در دسته بندیهای سیاسی شرکت دارند؟... ولی شاه، عالی رتبه بی تجربگی خود انتخاب معقولی نمود - او مرد با استعدادی را برای اینکار در نظر گرفت که در امور حکومتی بسیار آگاه و متبحر بود و علاوه بر آن از چگونگی دسیسه های درباری نیز بخوبی اطلاع داشت. او «میرزا آقاخان» نام داشت و ملقب به «اعتماد الدوله» بود. ولی برای انتصاب او مشکلی در میان وجود داشت: شاه سابقا با تحت الحمایگی او بوسیله دولت انگلیس باطیب خاطر موافقت نموده بود (۴)، و اکنون احسب میکرد، که اگر صدر اعظم آینده همچنان تحت الحمایه

دولت انگلیس باقی بماند ، عنقریب از صورت وزیر درآمده و تبدیل به یک پادشاه حقیقی خواهد شد . برای حل این مشکل ، شاه دست به یک روش معمول ایرانیها زد ، باین ترتیب که : میرزا آقا خان را بدست سه روز در قصر سلطنتی محبوس کرد و از او خواست که به تنهایی در مورد قبول صدر اعظمی شاهنشاه و یا ادامه دادن به نوکری سفیر انگلیس تصمیم بگیرد . میرزا آقا خان که واقعا در وضع دشواری قرار گرفته بود (و با تظاهر به بلا تکلیفی میگرد) سر انجام برای تعیین تکلیف خود و رهائی از محبس ، راهی بنظرش رسید و آن ، فرستادن پیغامی به سفارت انگلیس بود تا بداند که صلاح کارش در چیست .

جواب سفارت این بود که : «ملما قرار داشتن در تحت حمایت دولت انگلیس از تاج کیانی هم برتری دارد ، ولی چون میرزا آقا خان جهت صدر اعظمی ایران برگزیده شده بهتر است خودش در این باره تصمیم بگیرد.» و باین ترتیب نظر شاه تامین شد و صدراعظم بادست کشیدن از تحت الحمایگی انگلستان بدون آنکه قدمی بسوی روسها بردارد - تبدیل به یک ایرانی کامل العیار گردید. (۵) او با کمال عقل و تدبیر به حکومت پرداخت و هیچگاه فراموش نکرد که شاه مافوق همه است و از آزمایش اطاعت و درایت نیز سربلند بیرون آمد . وی علی رغم وجود انگیزه های مختلف سیاسی و مذهبی برای مقابله و مواجهه با عملیات نابخردانه و توهین آمیز عثمانیها ، ترجیح داد که بدون تعصب حالت بی طرفی را اختیار کند و الحق توانست این روش مشکل را با موفقیت ادامه دهد .

صدر اعظم معزول - میرزا تقی خان - که بصورت امیر مفلوکی درآمده بود ، پس از برکناری متانت خود را بهیچوجه از دست نداد و خود را بدست تقدیر سپرد . بخوبی میدانست سرنوشت یک وزیر معزول جز حبس و گرفتاری چیز دیگری نیست ، با این حال خطای دیگری مرتکب شد که قطع رشته های حیاتش را بدنبال داشت : چون بنا به تمایل دولت ایران او را تحت حمایت « کلنل شیل » یا دولت بریتانیا قرار داده و مقرر شده بود که ترتیبی برای زیستن و نگهداری وی در شرایط بسیار مجمل و افتخار آمیز همراه امنیت کامل در یکی از شهرهای نزدیک تهران داده شود ، (۶) ولی امیر بعزت اغفال و گمراه شدن از بابت اطمینان

های که از منابع دیگر به او داده شده بود از قبول چتر حمایت دولت انگلیس چشم پوشید و در لحظات آخر از عزیمت به سوی محلی که برایش تعیین شده بود سرباز زد . در حالیکه همان منابع ، در موقعیکه امیر به کمکشان نیازمند بود از او روی برتافتند و او را در موقعیتی بدتر از سابق رها کردند . (۷)

موقعیکه تصمیم به تبعید او به کاشان گرفته شد ، همسرش - خواهر شاه - [عزت الدوله] که زن جوان هیجده ساله ای بود ، علی رغم ممانعت برادر و مادرش تصمیم گرفت شوهر خود را در تبعید گام همراهی کند و این . جز نشان دهنده شدت علائق زناشویی در بین ایرانیها نبود .

چند روز بعد ، موقعیکه ما از دروازه شهر خارج میشدیم ، در چند قدمی خود ، تصادفا با گروهی در ابتدای جاده اصفهان مواجه شدیم که همان قافله حامل امیر و شاهزاده خانم - همسر امیر - بود . و هر دوی آنها درون تخت روانی حرکت میکردند که در محاصره فراوان قرار داشت . این صحنه که بی شائبه به یک تشییع جنازه نبود بقدری منظره غمناکی داشت که من تاکنون شبیه آن را ندیده بودم و دلم میخواست در آن لحظه آنقدر جسارت داشتم که پرده تخت روان آنها را بکنم کناری زده و امیر محبوس را همراه زن جوان بی نوایش و دو بچه کوچک آنها به درون کالسکه خود آورده ، و آنها را به سفارتخانه خودمان ببرم - انگار سرنوشتی را که منتظر او بود ، احساس میکردم [!]

او چند ماه در کاشان به همراه شاهزاده خانم در بازداشت بسربرد و این همسر وفادار بعنوان جلوگیری از خطر مسموم شدن امیر ، از تمام انواع غذاهایی که برایش میاوردند ، قبلا کمی می چشید . در این مدت دشمنان امیر آرام نمی نشستند و بیشتر از این وحشت داشتند که مبدا یگروز او دوباره مسورد مرحمت قرار گرفته و به سر کارش باز گردد . آنها هر روز گوش شاه را از خطراتی که زنده نگهداشتن مردی مثل امیر - که هر آن منتظر فرصتی برای نابودی او و از هم پاشیدن بساط سلطنتش میباشد - پر میکردند . و این عده ، که ماذون به فاش کردن نامشان نیستیم ، (۸) آنقدر به عملیات خود ادامه دادند تا سر انجام فرمان قتل امیر را به امضای شاه رساندند و فراش باشی مخصوص شاه را با این دستور

نامه به معیت چند میرغصب به فوریت روانه کاشان نمودند - این فراش باشی از کسانی بود که تحت توجهات امیر ترقی کرده و از هیچ به این مقام رسیده بود . (۹) به دلایلی که هیچکس جز خود

ایرانیها از آن سر در نمی آورد ، قبل از اجرای حکم شاه ، متوسل به حيله ای شدند و برای فریب دادن همسر امیر ، یکی از زنان اندرون را به سراغ شاهزاده خانم فرستادند تا به او بگوید : اشک از چشم پاک کند و مژده نهد که شاه با امیر بر سر مهر آمده و بناست او را یا به تهران باز گراند و بابه کربلا بفرستد (جائیکه معمولاً پناهگاه ایرانیان طرد شده از دربار است) . و شاه خلعتی برای فرستاده که در راه است و ظرف یکی دو ساعت آینه خواهد رسید . پس بهتر است که امیر به حمام رود تا برای پوشیدن خلعت آماده باشد .

امیر که تا بحال جرأت نداشت از حریم امنیتی فراهم شده در ، حاورت شاهزاده خانم دور شود ، با شنیدن این خبر مسرت انگیز راضی به اجرای توصیه آن زن شد و برای رفتن به حمام از شاهزاده خانم جدا گشت - ولی خبر نداشت که این آخرین جدائی آنهاست و دیگر موفق به دیدار یکدیگر نخواهند شد .

وقتی که امیر به حمام رسید ، فراش باشی و گروه درخیمان به سروقتش آمدند و فرمان قتلش را ارائه دادند ، ولی نحوه اجرای آنرا به خودش واگذار نمودند - جنایت باگشودن رگهایش بانجام رسید و بطوریکه میگویند : امیر در کمال شکیبائی و متانت به سرنوشت خود تسلیم شد و تن به مرگ داد .

از این واقعه تهران تکان خورد و همگان وحشت زده در انتظار وقایع ناگواری نشستند . شاه در این میانه زیاد سرزنش نمیشد ، بلکه محرکین او در انجام این جنایت - که در درجات بالای جامعه قرار داشتند - بیشتر در مظان اتهام قرار گرفته بودند . تمام کوششهای صادقانه امیر در راه اعتلای ایران که حاکی از وطن پرستی بی شائبه بود ، در این موقع چنان در خاطرها نقش بست که در مقابل خدمات پرارجش ، بر تمام اشتباهاتی که مرتکب شده بود قلم غفو کشیدند . من نیز از واقعه قتل امیر چنان به خشم آمدم که تنها آرزویم ترک مملکتی بود که در آنجا اینگونه جنایات با تأیید و تصویب دولت به انجام میرسد و هیچ ندامتی هم در کار نیست [!]. و اصولاً

باید گفت که در ایران بطور کلی هیچگاه مسئله ندامت مطرح نبوده و پس از انجام اینگونه اعمال ننگین نیز هیچگونه تشویش و اضطرابی در مرتکبین آن دیده نشده، و شاید بهمین خاطر است که خودکشی و یا اختلالات روانی خیلی بندرت در بین ایرانیها مشاهده میشود.

پس از وقوع این جنایت، شاهزاده خانم - بیوه امیر - را با همان زنی که از تهران برای گمراه کردن امیر فرستاده شده بود، به تهران باز گرداندند و من پس از ورود او به تهران، با وجودیکه قبلا هیچگاه دیداری با همسر امیر نداشتم، بدون معطلی برای ملاقات و ادای احترام به این بانوی متین و برازنده که رفتاری بسیار پسندیده و استثنائی از خود نشان داده بود، اجازه خواستم، در این ملاقات چون برخلاف انتظار، مادرش را هم در اندرون مشاهده کردم، یکه خوردم و زود از آنجا خارج شدم، زیرا ادب اقتضاء نمیکرد که شاهزاده خانم در حضور او لب به سخن بگشاید - بیوه امیر زیبا بود و با لباس ماتم ساده‌ای که به تن داشت، به دخترکان ۱۴ ساله پر شور بیشتر شبیه بود تا به مادر دوجبه. همانگونه که بارها خاطر نشان ساختم، ایرانیها مردم عجیبی هستند: چون هنوز مدتی از بازگشت شاهزاده خانم نگذشته بود که به اصرار شاه مجبور شد به همسری پسر صدر اعظم جدید در آید (۱۰) و این موضوع موجب گردید که ایرانیهای لطیفه پرداز بگویند: «خواهر شاه مثل خانم صدارت قابل انتقال است، هر کس که این جبه را ببوشد، آن دیگری را هم بدست میآورد» ..... ادامه دارد

## حواشی:

۱ - در اینجا خانم شیل اشتباه کرده و «اللهمیار خان آصف الدوله» را که برادر زن عباس میرزا و دانی محمد شاه بوده پسر دانی شاه عنوان کرده که البته صحیح نیست. و در ضمن باید دانست که ماجرای فلک کردن «آصف الدوله» هم که به دلیل فرار بی موقع او از مقابل قشون روسیه و تسلیم شهر تبریز به روسها - در زمان فتحعلیشاه - بوده، آنقدر اهمیت داشته که «میرزا ابوالقاسم قائم مقام» شعری با مطلع زیر در وصفش سروده است:

بگریز بهنگام، که هنگام گریز است  
رودری جان باش که جان سخت عزیز  
است - آن صلح بهم برزن و از جنگ بدرزن  
نه مرد نبرد است، زنی قجه و هیزاست

۲ - عبارت «این پسر» عینابوسيله خانم شیل در متن کتاب آورده شده است.  
۳ - امیر کبیر در یکی از نامه‌هایش به ناصرالدین شاه خطاب باو چنین نوشته است: «... به این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن، در ایران به این هرزگی حکما نمیتوان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش و یا مردم، فسادای خاکپای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید بسم الله! چرا طفره میزنید؟ ...» (نقل از کتاب امیر کبیر و ایران، نوشته دکتر فریدون آدمیت - چاپ سوم صفحه ۶۵۳)

۴ - میرزا آقاخان نوری قبلا در زمان محمد شاه بعثت حرفهای نا شایسته و اختلاس از اموال دیوانی، تنبیه و به کاشان تبعید شده بود.

وی پس از فوت محمد شاه از تبعید فرار کرد و در تهران متوسل به «مهدعلیا» مادر ناصرالدین شاه گردید. ولی چون هنوز از غضب صدر اعظم جدید - امیر کبیر - ایمنیت نداشت، اجبارا به انگلیسها پناهمند شد و خود را تحت حمایت آنها درآورد.

۵ - کنل شیل در نامه مورخ ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ خطاب به وزیر خارجه انگلیس مینویسد:

«... از آنجا که الغای تحت الحمايگی به زور از اعتماد الدوله گرفته شده، نمیدانم آنرا معتبر بدانم، یا اینکه اگر روزی اعتماد الدوله را دستگیر و یا تبعید کردند، میتوانم به پشتیبانی او به عنوان عنصر تحت الحمايگی انگلیس دخالت کنم. البته در هر حال اگر به سفارتخانه روی آورد، پناهش خواهم داد» ... امیر کبیر و ایران - صفحه ۱۶۸۹

۶ - طبق این فرار که بمسورت توافقی بین کنل شیل و مهدعلیا انجام شده بود، میبایستی امیر کبیر به حکومت کاشان منصوب شود و در آنجا زیر نظر انگلیسها فرار داشته باشد.

۷ - منظور روسها هستند که در آخرین لحظه به دستور «دالگورکی» (وزیر مختار روسیه) هفت نفر از اعضای سفارت روسیه به منزل امیر آمدند و همراه بابر حذر داشتن او از قبول حمایت دولت انگلیس، به وی پیشنهاد کردند که خود را در زیر چتر حمایت دولت روسیه فرار دهد. ولی امیر خواسته هیچیک از دو دولت - روس و انگلیس را نپذیرفت و اصولا هیچگاه هم اندیشه توسل به حمایت دولتهای خارجی را در سر نمی‌پروراند.

۸ - این عده طبق نظر دکتر آدمیت عبارتند از: مهدعلیا، میرزا آقاخان نوری، پسر دائیهای شاه، حاج علیخان فراش‌باشی و سردار محمد حسن خان ایروانی (امیر کبیر و ایران - صفحه ۷۱۱)

۹ - این شخص همان «حاج علیخان فراش‌باشی» است که پسرش بعدا بنام «محمد حسن خان اعتماد السلطنه» وزیر انطباعات و رئیس دارالترجمه مخصوص ناصرالدین شاه گرایب و روزنامه خاطرات معروفی از خود باقی گذاشت.

۱۰ - منظور از پسر صدر اعظم جدید، میرزا کاظم خان پسر ارشد میرزا آقاخان نوری است که بعدا ملقب به «نظام‌الملک» گردید. و جالب اینجاست که چون در آثر همان صدراعظم ایران معروف به شخص اول مملکت بود، لذا میرزا کاظم خان، خود را شخص دوم مملکت میدانست! - عزت الدوله پس از عزل میرزا آقاخان از پسر او طلاق گرفت و به همسری پسر خاله خود «شیرخان عین‌الملک خوانسالار» درآمد. او آنگاه بعد از فوت شوهر سوم خود زن «میرزایحیی خان مشیرالدوله» (وزیر خارجه ناصرالدین شاه) گردید و پس از آن نیز ست همسری «میرزا نصرالله‌خان» منشی سپهسالار را یافت، که با برگردن پنج عمر، بطور کلی رکورد جالبی از خود بجای گذاشت.

